

فصل‌نامه بین‌المللی علمی - تخصصی مطالعات زبان فارسی (شفای دل سابق)

سال نهم، شماره بیست و پنجم، بهار ۱۴۰۵ (صص ۶۲-۹۶)

مقاله پژوهشی

Doi: [10.22034/jmzf.2026.581998.1269](https://doi.org/10.22034/jmzf.2026.581998.1269)

تنوع معنایی حروف اضافه، ویژگی سبکی کتاب بیان/الادیان

لیلا کردبچه^۱

چکیده

در مطالعات سبک‌شناسی، تمامی عناصر موجود در متن حائز اهمیت‌اند. در بررسی ساختار نحوی زبان، «حروف» اهمیت‌تی کمتر از افعال، واژه‌ها، صفات، قیود، و ضمائر ندارند؛ به‌ویژه اینکه خود از زوایای گوناگونی چون مفرد، مضاعف، ساده و بسیط بودن، نیز جابه‌جایی، حذف، قابلیت‌های ایجازی و تنوع معانی درخور تحلیل‌اند. بررسی معانی حروف می‌تواند با هدف شناخت بهتر ساختارهای نحوی در پیکره زبان و به‌عنوان عاملی متمایزکننده در تشخیص سبک نوشتار صورت بگیرد، چراکه حروف در ساختمان دستوری زبان از اهمیت‌تی ویژه برخوردارند و برخورد مؤلف با آن‌ها، همواره بخشی مهم از ویژگی‌های سبکی را تشکیل می‌دهد. از همین منظر لازم است برای شناخت سبک شخصی نویسندگان و نیز شناخت سبک‌های دوره‌ای، توجهی ویژه به کارکردهای معنایی حروف داشته باشیم، برای پاسخ دادن به این پرسش‌ها که «آیا معناپذیری حروف، نقشی در ایجاد سبک نوشتار دارد؟» و «آیا وجود چندمعنایی در کاربرد حروف در متون قدیمی، تأکید پژوهشگران بر سادگی سبک دوره‌های آغازین را زیر سؤال نمی‌برد؟»، با این پیش‌فرض که «معانی حروف» علی‌رغم اینکه تاکنون در مطالعات سبک‌شناسی، چندان مورد توجه قرار نگرفته‌اند، در ایجاد سبک نوشتار، بسیار مهم و تعیین‌کننده‌اند و بررسی متون قدیمی می‌تواند نشان‌دهنده پیچیدگی معنایی آن‌ها، برخلاف سادگی ادعاشده در مطالعات سبک‌شناسی دوره‌های آغازین نثر فارسی باشد. به همین منظور به بررسی کتاب بیان‌الادیان، به‌عنوان یکی از قدیمی‌ترین کتاب‌های نثر فارسی پرداخته‌ایم، تا تنوع معنایی حروف را در دوره‌ای که زبان فارسی دوران سادگی، بی‌پیرایگی و کاربرد واحدهای زبانی اغلب تک‌معنا را سپری می‌کرد و هنوز وارد دوره تکلف و چندمعنایی نشده بود، نشان دهیم.

واژه‌های کلیدی: سبک‌شناسی، ساختار نحوی، حروف اضافه، معانی حروف، بیان‌الادیان.

^۱ - استادیار گروه فرهنگ نویسی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ایران.

leilakordbache@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۱/۲۷ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۳/۳۱

۱. مقدمه

نحو در مورد رابطه واژه‌ها در جمله بحث می‌کند. کیفیت این روابط از آن جهت اهمیت دارد که نظم حاصل از آن‌ها، حاکی از انسجام و هدفمندی ذهن و فکر است؛ لذا کشف نظم و رابطه بین بخش‌های مختلف کلام می‌تواند راهنمای رسیدن به نوع نگاه صاحب کلام به موضوع باشد (کمالی‌مقدم و حیدری، ۱۴۰۳: ۱۲۳) و علاوه بر آن، سبک نگارش مؤلف را نیز معرفی کند.

در میان عناصر نحوی زبان فارسی، حروف علی‌رغم اینکه اجزائی کوچک و غیراصلی‌اند، اما اهمیت‌شان، چه آنجا که معرف نقش‌های دستوری می‌شوند و چه آنجا که تعقید و پیچیدگی‌های معنایی را از یک عبارت یا جمله برطرف می‌کنند، همواره مدنظر شاعران و نویسندگان فارسی‌زبان بوده‌است. نیز ظرفیت معنایی چندگانه حروف، امکان استفاده از مفاهیم متعدد آن‌ها را پدید آورده و بررسی بسامد کاربردهای معنایی حروف - اگرچه کمتر به آن توجه شده‌است - همواره یکی از مسیرهای شناسایی سبک‌های زبانی بوده‌است.

در این پژوهش، کاربرست حروف اضافه را در معانی گوناگون، در یکی از کهن‌ترین متون زبان فارسی مورد تحلیل و بررسی قرار داده‌ایم، با این پیش‌فرض که تنوع معانی حروف، پیش از آغاز دوره متکلف‌نویسی، در دوره‌های آغازین که غلبه با ساده‌نویسی بوده نیز مورد توجه فارسی‌نویسان، و مشخصاً یکی از ویژگی‌های سبکی بوده‌است.

در این پژوهش برای بررسی وجوه معنایی حروف اضافه، کتاب *بیان‌الادیان*^۱ تألیف ابوالمعالی محمدالحسینی العلوی^۲ را مبنای استخراج شواهد قرار داده‌ایم. *بیان‌الادیان* کتابی است در شرح ادیان و مذاهب جاهلی و اسلامی، که ظاهراً در قسمت شرقی ایران به سال ۴۸۵ به زبان فارسی تألیف شده‌است و به بیان اقبال‌آشتیانی در مقدمه این کتاب، «عجالتاً قدیم‌ترین اثری است که در موضوع ملل و نحل و آراء و دیانات به زبان فارسی در دست داریم» (ابوالمعالی، ۱۳۱۲: ب).

مؤلف *بیان‌الادیان* که از معاصرین ناصر خسرو قبادیانی بوده، در نوشتن این کتاب، به کتاب‌هایی چون *البدأ و التاریخ* مطهر بن طاهر قدسی، *ابدأ علی الأبد* عامری نیشابوری، *آراء للهند ابوریحان بیرونی*، *المقالات* محمد بن هارون وراق، اختصارات ابوالحسن نویزی و *المقنع فی الغیبة* سیدمرتضی علم‌الهدی مراجعه کرده است (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۴۱، ۱۰، ۸، ۶)، و با اینکه دسترسی به تمامی کتاب‌های مذکور و امکان

^۱. در مقدمه *بیان‌الادیان* آمده‌است که نسخه‌ای را که فاقد باب پنجم بود، نخستین‌بار شارل شفر (مدیر مدرسه السنه شرقیه پاریس) از روی نسخه‌ای موجود در کتابخانه ملی پاریس، در سال ۱۸۸۳م در جلد اول *منتخب‌ات فارسی* با ترجمه‌ای به زبان فرانسه و بعضی توضیحات چاپ کرد (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۵). سپس در سال ۱۳۱۲ش، عباس اقبال‌آشتیانی آن را از روی همان نسخه ناقص شفر تصحیح و با مقدمه و تعلیقاتی منتشر نمود و در مقدمه، از مخاطبان کتاب خواست که اگر به نسخه کامل‌تری از این اثر دسترسی دارند، به او اطلاع دهند (ابوالمعالی، ۱۳۱۲: ی). پس از آن، باب پنجم کتاب را محمدتقی دانش‌پژوه یافت و در *مجله فرهنگ ایران زمین*، سال دهم، صفحات ۲۸۲ تا ۳۱۸ منتشر کرد. پس از آن در سال ۱۳۴۲، هاشم رضی هر پنج باب کتاب را یک‌جا چاپ کرد و سرانجام سیدمحمد دبیرسیاقی تصحیح عباس اقبال‌آشتیانی از چهار باب اول و تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه از باب پنجم را یک‌جا گرد آورد و در سال ۱۳۷۶ منتشر نمود. مبنای استخراج شواهد در این مقاله، همین کتاب گردآورده دبیرسیاقی بوده است.

^۲. نام و لقب مؤلف *بیان‌الادیان* در مقدمه این کتاب چنین مذکور شده‌است: «امیر سید اجل امام عالم ابوالمعالی محمدبن عبیدالله بن علی بن الحسن بن الحسین بن جعفر بن عبیدالله بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب»، و مقصود از «الحسین بن علی بن ابی‌طالب» قطعاً امام حسین شهید امام سوم شیعیان امامی نیست، چه آن حضرت پسری به نام عبیدالله نداشته‌است (ابوالمعالی، ۱۳۱۲: ج). نیز نام و کنیه و لقب او در عمده *الطالب*، ابوالحسن محمد الزاهد آمده و چنین معلوم می‌شود که «ابوالمعالی» کنیه‌ای بوده است که دیگران، مؤلف *بیان‌الادیان* را از راه تعظیم و تجلیل بدان می‌خوانده‌اند (ابوالمعالی، ۱۳۱۲: و).

مقایسه دقیق سبک نگارش آن‌ها با سبک نگارش بیان‌الادیان میسر نیست، پیداست که بیان‌الادیان از جهت انشاء یکی از کتب بسیار خوب نثر فارسی است و از نمونه‌های فصیح قدیمی این زبان به‌شمار می‌رود. از سویی دیگر به بیان اقبال‌آشتیانی در مقدمه این کتاب: «با توجه به اینکه از دوره درخشان غزنویان، جز چهارپنج کتاب به زبان فارسی، اثری دیگر در دست نیست، اهمیت بیان‌الادیان معلوم می‌گردد، مخصوصاً که در موضوع شرح ادیان و مذاهب، هیچ کتابی که از آن قدیم‌تر باشد به زبان فارسی موجود نیست» (ابوالمعالی، ۱۳۱۲: ط).

مبحث معانی حروف اضافه در این پژوهش، مبتنی بر یافته‌هایی است که پس از بررسی سطر به سطر کتاب بیان‌الادیان استخراج شده است و لازم به ذکر است که حجم بالای داده‌ها اعم از حروف ربط (همپایگی و وابستگی ساده و مرکب) و اضافه (بسیط و مرکب) ما را بر آن داشت تا صرفاً تنوع کاربرست معنایی حروف اضافه ساده را در معانی متعدد بررسی کنیم، و پرداختن به مباحث دیگر را به پژوهش‌هایی دیگر واگذاریم؛ مباحثی چون طبقه‌بندی براساس ملاک‌های نحوی و ساخت‌واژه‌ای، بررسی حروفی که هویت دستوری آن‌ها از صورت اضافه و ربط به «وند»‌ها تغییر شکل داده است، و بررسی حروفی که در بافت افعال گروهی جای گرفته‌اند. همچنین برای جلوگیری از اطاله کلام، به ذکر حداکثر دو شاهد برای هر تفکیک معنایی بسنده نمودیم، و تقدّم و تأخّر حروف بررسی شده در هر گروه را نیز براساس ترتیب حروف الفبا سامان دادیم.

۱- بیان مسئله و سؤالات تحقیق

در مطالعات سبک‌شناسی، تمامی عناصر موجود در متن حائز اهمیت‌اند، و در بررسی ساختار نحوی زبان، «حروف» اهمیت کمتری از افعال، واژه‌ها، صفات، قیود و ضمائر ندارند؛ به‌ویژه اینکه حروف از زوایای گوناگونی چون مفرد، مضاعف، ساده و بسیط بودن، و نیز جابه‌جایی، حذف، قابلیت‌های ایجازی، و تنوع معانی

درخور تحلیل‌اند. به این منظور لازم است که حروف اضافه و ربط را از جهات مختلف مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم تا نقش آن‌ها و ویژگی‌هایشان را در ایجاد سبک بهتر بشناسیم.

در این پژوهش در تلاشیم تا به پرسش‌های زیر پاسخ دهیم

- ۱- آیا حروف با اینکه در ساختار نحوی زبان فارسی، نه در زمره نقش‌های اصلی، بلکه نقش‌نما هستند، اهمیت و تأثیری در ایجاد سبک نوشتار دارند؟
- ۲- علاوه بر ویژگی‌های ظاهری حروف همچون مفرد، مضاعف، بسیط و مرکب بودن و نیز جابه‌جایی آن‌ها، معناپذیری حروف چه نقشی در ایجاد سبک نوشتار دارد؟

- ۳- آیا اثبات وجود چندمعنایی در کاربرد حروف اضافه و ربط در نخستین دوره‌های سبکی نثر فارسی، می‌تواند ویژگی‌های برشمرده پیشین را که تأکید بر سادگی سبک نوشتار آن دوره‌ها دارند، زیر سؤال ببرد؟

۱- ۲. اهداف و ضرورت تحقیق

در میان عناصر نحوی زبان فارسی، حروف علی‌رغم اینکه اجزائی کوچک و غیراصلی‌اند، اما اهمیت‌شان، چه آنجا که معرف نقش‌های دستوری می‌شوند و چه آنجا که تعقید و پیچیدگی‌های معنایی را از یک عبارت یا جمله برطرف می‌کنند، همواره مدنظر شاعران و نویسندگان فارسی‌زبان بوده‌است. نیز ظرفیت چندگانه حروف در گستره معنا، امکان استفاده از مفاهیم متعدد آن‌ها را پدید آورده و بررسی بسامد کاربردهای معنایی حروف، همواره یکی از مسیرهای شناسایی سبک‌های زبانی بوده‌است. با این حال در پژوهش‌های سبک‌شناسانه، اغلب توجه چندانی به جایگاه حروف نشده‌است، و با بی‌توجهی به ظرفیت معنایی حروف، پیچیدگی‌های منتج از تنوع معانی حروف نادیده گرفته شده‌است.

۱-۳. پیشینه تحقیق

پیشینه تحقیق گسترده و متمرکز در باب حروف، به تتبعات علی‌اشرف صادقی در رساله دکتری ایشان در سال ۱۳۴۶ بازمی‌گردد که در سال‌های بعد طی مقالاتی با عناوین «نظریه زبان‌شناسی آندره مارتینه و زبان فارسی» (۱۳۴۸)، «را در زبان فارسی امروز» (۱۳۴۹)، «حروف اضافه در فارسی معاصر» (۱۳۴۹) به چاپ رسیده‌است.

دستور/امروز از خسرو فرشیدورد (۱۳۴۸)، دستورزبان فارسی از خلیل خطیب‌رهبر (۱۳۷۲)، دستورزبان پنج‌استاد از عبدالعظیم قریب و دیگران (۱۳۷۳)، دستورزبان فارسی از تقی وحیدیان کامیار (۱۳۸۱)، دستور تاریخی زبان فارسی از پرویز خانلری (۱۳۸۲)، دستورزبان فارسی از عباسعلی وفایی (۱۳۹۱)، دستورزبان فارسی از امید طبیب‌زاده (۱۳۹۱) و اغلب کتاب‌های مربوط به دستورزبان فارسی، کتاب‌هایی ارزشمند و راهگشا در این حوزه‌اند که برخی کمتر و برخی بیشتر، مباحث مربوط به حروف را نیز مدنظر قرار داده‌اند.

همچنین باید به مقالات ارزشمند محمد دبیرمقدم درباره حروف، همچون «پیرامون را در زبان فارسی» در مجموعه مقالات پژوهش‌های زبان‌شناختی فارسی (۱۳۸۴) اشاره کرد، نیز به کتاب دستورزبان فارسی ویژه دوره‌های کاردانی و کارشناسی پیوسته و ناپیوسته آموزش زبان و ادبیات فارسی، تألیف علی‌محمد حق‌شناس و همکاران (۱۳۸۵)، که به اختصار به معرفی برخی کاربردهای معنایی حرف «را» پرداخته است.

از منظری دیگر نیز می‌توان به برخی پژوهش‌های دیگر در این عرصه رسید؛ چنان‌که در کتاب ساختار زبان شعر/امروز تألیف مصطفی علیپور (۱۳۷۸)، برخی قاعده‌کاهی‌ها در دو حوزه مجزای نوآوری و کهن‌گرایی بررسی و در بخش کهن‌گرایی، به کاربرد چند صورت کهن در حوزه حروف نیز پرداخته شده‌است، در کتاب گونه‌های

نوآوری در شعر معاصر/ ایران تألیف کاووس حسن‌لی (۱۳۸۳)، درکنار بحث دربارهٔ برخی نوآوری‌های زبانی در شعر معاصر، باستان‌گرایی نیز در حوزهٔ واژه‌ها و برخی حروف بررسی شده‌است، و در کتاب سه‌جلدی زبان شعر/ امروز به قلم نگارنده (۱۳۹۵)، بخش‌هایی به حروف، کهن‌گرایی در کاربرد حروف، جابه‌جایی حروف، و معانی حروف اختصاص یافته‌است.

نیز باید به مقالات مستقلی دربارهٔ کهن‌گرایی در اشعار چند شاعر معاصر اشاره کرد؛ مانند مقاله‌های «آشنایی‌زدایی و هنجارگریزی در اشعار نیمایی اخوان ثالث» (۱۳۸۴) از فاطمه مدرسی، «باستان‌گرایی در شعر حمید مصدق» (۱۳۸۶) از فاطمه مدرسی و امید یاسینی، «رویکرد کهن‌گرایانه به اشعار م. سرشک» (۱۳۸۸) از فاطمه مدرسی و محمد بامدادی و غیره، که در اغلب آن‌ها اشاره‌ای مختصر نیز به کاربرست برخی حروف کهن و حوزه‌های معنایی آن‌ها شده‌است.

در ادامه نیز باید به پایان‌نامه‌ها و رساله‌هایی که در موضوع حروف به رشتهٔ تحریر درآمده‌اند اشاره کرد؛ همچون «معنای حروف ربط همپایگی در زبان روسی و مقایسهٔ آن‌ها با زبان فارسی» الهام محتشمی، دانشگاه تهران (۱۳۹۰)، «بررسی حروف ربط در زبان روسی و مقایسهٔ آن با حرف که در زبان فارسی» سبینه حدادی، دانشگاه تهران (۱۳۹۰)، «دستورشدگی حروف اضافه در زبان فارسی» مرضیه بیگدلی سلطانی (۱۳۹۶)، «بررسی کاربرد حروف اضافه در شاهنامهٔ فردوسی و مقایسهٔ آن با حروف اضافهٔ پهلوی» فاطمه قلیچ‌خانی، دانشگاه تهران (۱۳۹۹) و غیره.

غیر از این‌ها، مراجعه به فرهنگ‌های لغت همچون لغت‌نامهٔ دهخدا، فرهنگ سخن، فرهنگ معین و غیره، با اینکه معمولاً از میان چندین تفکیک معنایی، تنها به معرفی چند تفکیک محدود بسنده کرده‌اند، همواره راهگشا بوده‌است. در این میان اما، اثر در دست تألیف فرهنگ جامع زبان فارسی که در دستور کار گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی قرار دارد، با توجه به رویکرد و شیوهٔ

کار آن، در سال‌های آتی می‌تواند به‌عنوان اثری جامع در راستای معرفی تمامی جنبه‌ها و تفکیک‌های معنایی واژگان زبان فارسی در تمامی دوره‌های تاریخی، تفکیک‌های معنایی تمام حروف زبان فارسی را نیز در تمامی دوره‌های زمانی پیش چشم بگذارد. با این حال در میان تمامی آثار نام برده، تنها در دستور/مروز اثر خسرو فرشیدورد و دستور زبان فارسی اثر خلیل خطیب‌رهبر به‌طور گسترده به گستره معنایی حروف پرداخته شده‌است و در دیگر آثار، اشاره‌هایی مختصر و گذرا به برخی جنبه‌های معنایی برخی حروف می‌بینیم.

اما در حوزه اهمیت حروف اضافه و ربط در تشخیص سبک‌های شخصی یا دوره‌ای در زبان فارسی نیز، آن‌طور که بایسته این عناصر نحوی مهم بوده، پژوهشی جدی صورت نگرفته‌است و در مواردی هم که حروف اضافه و ربط را به‌عنوان شاخصه‌هایی در تعیین نوع سبک مورد توجه قرار داده‌اند، اغلب به ترکیب‌پذیری آن‌ها، تغییرات آوایی آن‌ها، موقعیت مکانی آن‌ها و مفرد یا مضاعف بودن آن‌ها پرداخته‌اند، و تکثر معنایی حروف، کمتر مورد توجه قرار گرفته‌است؛ رویکردی که در کتاب سبک‌شناسی محمدتقی بهار (۱۳۲۱) تا حدودی مورد توجه قرار گرفته بود و انتظار می‌رفت پس از آن کتاب، در پژوهش‌های سبک‌شناسانه بعدی با جدیت بیشتری پی گرفته شود و نشد؛ چنان‌که در کتاب فن نثر در ادب فارسی اثر حسین خطیبی (۱۳۷۵)، کتاب ویژگی‌های نحوی زبان فارسی در نثر قرن پنجم و ششم هجری، اثر مهین صدیقیان و پرویز خانلری (۱۳۸۳)، کتاب تاریخ تحلیلی زبان فارسی اثر حمیرا زمردی (۱۳۹۳) که در بررسی دوره‌های زبان فارسی، برخی ویژگی‌های زبانی را برشمرده، و حتی در کتاب‌های کلیات سبک‌شناسی، سبک‌شناسی نثر، و سبک‌شناسی نظم اثر سیروس شمیسا (همگی ۱۳۷۶ به بعد)، و برخی آثار پژوهشی سبک‌شناسانه دیگر، توجه چندانی به اهمیت مبحث حروف در تشخیص سبک نشده‌است و آنجا که به حروف پرداخته‌اند نیز مبحث «معانی حروف» را کمتر مورد توجه قرار داده‌اند، مگر

در مواردی که به‌اختصار به معانی حرف «را» پرداخته‌اند، درحالی‌که بررسی کارکرد معنایی حروف اضافه و ربط در متون نظم و نثر فارسی (به‌ویژه متون نثر که در آن‌ها عامل اجبار وزن عروضی تأثیری در تغییرات نحوی ندارد)، در تشخیص سبک‌های شخصی و نیز سبک نگارش دوره‌های گوناگون بسیار راهگشاست.

درنهایت باید اذعان داشت که تاکنون به این منظور که برای حروف، جایگاهی مشخص در علم سبک‌شناسی قائل شده و به اهمیت این واحدهای زبانی کوچک در شناسایی سبک‌های ادبی پرداخته باشند، تحقیق و پژوهش چندانی صورت نگرفته‌است، و لازم به‌نظر می‌رسد که امهات متون فارسی در هر دوره، ازمنظر نوع برخورد معنایی مؤلف با حروف اضافه و ربط بررسی شده، و معنی‌شناسی این حروف به‌عنوان یک مشخصه سبکی مهم مورد توجه قرار گیرد.

امید می‌رود که بررسی معانی حروف در این پژوهش و پژوهش‌های آتی، مقدمه‌ای بر توجه ویژه به کاربردهای نحوی و معنایی حروف در متون نظم و نثر فارسی، و متعاقباً مقدمه‌ای بر تألیف و تدوین اثری جامع در این عرصه باشد؛ گامی که در راستای بررسی سبک‌های زبانی بسیار مؤثر خواهد بود.

۲. بحث و یافته‌های تحقیق

۲-۱. حروف

حروف اعم از حروف اضافه، حروف ربط، شبه‌حرف‌ها و نشانه‌ها، کلماتی‌اند که پیش از اسم یا هرچه جانشین اسم باشد می‌آیند تا تعلق و وابستگی اسم را به کلمه دیگر نشان دهند. نیز در ساختمان جمله، سبب برقراری وابستگی عناصر زبان به یکدیگر می‌شوند و در این پیوستگی، نمایه نقش اجزای جمله می‌گردند. به عبارت دیگر، نقش‌نماها بی‌آنکه نقش بپذیرند، نقش می‌سازند و عدم نقش‌پذیری آن‌ها به

نداشتن معنا و مفهوم فردی‌شان ارتباط می‌یابد؛ چراکه همه عناصر زبان در ساختمان فردی خود دارای مفهوم‌اند و هنگامی که در یک مجموعه به هم پیوسته کارکردی قرار می‌گیرند، متناسب با معنایشان، موقعیت و جایگاهی را می‌پذیرند. به‌طور کلی «مقصود از حروف، کلمات یا الفاظی هستند که به‌تنهایی معانی مقنعی از آن‌ها مفهوم نمی‌شود و بیشتر بین دو کلمه یا دو جمله را ربط و اتصال می‌دهند، یا آنکه بعضی از آن‌ها نسبت یک کلمه را با کلمه دیگر معین می‌کنند» (همایون‌فرخ، بی‌تا: ۶۸۸) و اهمیت و تنوع آن‌ها، جایگاهشان را در دستور زبان فارسی نشان می‌دهد.

«برخی از دستورنویسان تمام حروف را کلمات دستوری یا نقش‌نما می‌نامند و معتقدند که شناختن برخی از آن‌ها به‌عنوان حرف نشانه، مغایر با نظر زبان‌شناسان قدیم و جدید است» (فرشیدورد، ۱۳۴۸: ۴۴۷). حروف اضافه و حروف ربط در اصطلاح آندره مارتینه (André Martinet) زبان‌شناس فرانسوی نیز نقش‌نما (fonctionnel یا indicateur de fonction) خوانده می‌شوند. «نقش‌نما در نظر مارتینه، یعنی هر تک‌واژ یا کلمه یا گروهی که برای نشان دادن نقش و رابطه جزئی از جمله با خود جمله یا هسته مرکزی آن یعنی محمول یا مسند و یا با هر جزء دیگری به‌کار می‌رود» (صادقی، ۱۳۴۸: ۱۴۶).

حروف در صورتی که حرف اضافه باشند، «کلماتی‌اند که نسبت میان دو کلمه را بیان می‌کنند و مابعد خود را متمم کلمه دیگر قرار می‌دهند؛ چنان‌که معنی کلمه نخستین، بدون ذکر کلمه دوم ناتمام باشد» (قریب و دیگران، ۱۳۷۳: ۲۳۴). یعنی «کلماتی‌اند که معنی مستقلی ندارند، اما کلمه یا عبارتی را به یکی از اجزای جمله می‌پیوندند و عبارت یا کلمه‌ای را که اسم یا ضمیر است، متمم اسم یا صفت یا فعل قرار می‌دهند و بیشتر برای ساختن متمم فعل به‌کار می‌روند» (خانلری، ۱۳۸۲: ۷۵)، و در صورتی که حرف ربط باشند، «کلماتی‌اند که دو کلمه همگون یا دو عبارت یا دو جمله را به هم می‌پیوندند و آن‌ها را هم‌پایه و هم‌نقش می‌سازند و یا جمله‌ای را به

جمله دیگر می‌پیوندند و دومی را وابستهٔ اولی قرار می‌دهند» (قریب و دیگران، ۱۳۷۳: ۲۳۶).

نقش‌نماها به‌عنوان یکی از وابسته‌های معنایی در ساختمان جمله، نقشی بسیار مهم و تعیین‌کننده در نقش‌مندی دیگر ارکان ایفا می‌کنند و عدم شناخت درست آن‌ها و کاربرد غلطشان، بی‌تردید زبان را فاقد هرگونه معماری صحیح و قابلیت رسانگی دقیق می‌سازد، و بالعکس، شناخت دقیق کارایی و توانمندی نقش‌نماها و استفادهٔ به‌جا و هنرمندانه از آن‌ها می‌تواند سخن را تعالی ببخشد.

۲- ۲. اهمیت حروف

حروف، اعم از حروف اضافه و ربط، با این‌که در شمار واحدهای زبانی کوچک‌اند، از اهمیتی ویژه در زبان برخوردارند، چراکه:

۱- «نقش‌نما» هستند و تعیین‌کنندهٔ وظیفهٔ دستوری کلمات؛ یعنی نمایندهٔ نقش نحوی مدخول خود می‌باشند، چنان‌که برخی حروف اضافه، مفعول صریح و غیرصریح را نشان می‌دهند؛ برای مثال: «چون از یادکرد این مذاهب فارغ شدیم، مذاهب فلاسفه را شرح دهیم» (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۲۸).

۲- «معنی‌نما» هستند؛ یعنی بیان‌گر معنی غیرمستقل‌اند، و مراد از عدم استقلال معنی آن است که «معنی را از خود کلمه، به‌تنهایی نمی‌توان فهمید، بلکه مدخول کلمه را نیز باید بر آن افزود؛ چنان‌که مثلاً حروف اضافه، به‌تنهایی چیزی را افاده نمی‌کنند و وقتی معنی فهمیده می‌شود که مفعول غیرصریح آن‌ها آورده شود» (خیامپور، ۱۳۸۲: ۱۰۳). چنان‌که در موارد بسیار، کشف مفهوم غایی جمله، منوط به معناشناسی حرف است؛ برای مثال، امکان درک این سطر به‌آسانی صورت نمی‌پذیرد، مگر اینکه بدانیم که حرف «اندر» در معنی «دربارهٔ/ درمورد/ درباب» به‌کار رفته‌است: «در همهٔ روزگار مردمانی بوده‌اند که از کاهلی بی‌دینی اختیار کرده‌اند و همه را مُنکر

بوده‌اند... و معطله همین طبقه‌اند که اندر این معانی به تعطیل و نفی گفتند» (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۳۷).

۳- «نماینده معنی» هستند؛ یعنی گاه با اعجاز و زیبایی هرچه تمام‌تر، جایگزین یک عبارت محذوف می‌شوند، امکان صرفه‌جویی و اقتصاد زبانی را - خصوصاً در نظم - به‌وجود می‌آورند، و درنهایت به ایجاز و تراش‌خوردگی زبان می‌انجامند؛ برای مثال در این نمونه، حرف «که» کمک به حذف عباراتی نظیر «و حال آنکه/ در حالی که/ و در همان حال» کرده‌است: «گویند روزی حلاج به روی آتش سوزان رقص کرد، که پابرهنه بود و گزندش نرسید» (همان: ۸۴)

ضرورت کاربردهای این‌چنینی حروف، و به خدمت گرفتن آن‌ها در حوزه معنا جهت موجز شدن و درنتیجه فصاحت کلام در میان شاعران و نویسندگان قدیم اهمیت بسیاری داشته و همواره یکی از عوامل تأثیرگذار بر شیوایی زبان فارسی، گستردگی مفاهیمی است که به‌گونه اختصار در دل حروف اضافه و ربط پنهان است.

۲- ۳. انواع حروف

حروف ساده تنها شامل یک‌تک‌واژه هستند و به اجزای کوچک‌تری قابل تجزیه نمی‌باشند و یک فهرست بسته را تشکیل می‌دهند. اما حروف مرکب واژه‌هایی‌اند که دارای ساخت درونی‌اند، یعنی از دو یا سه واژه دیگر ساخته شده‌اند، ضمن اینکه فهرست حروف مرکب بسته نیست و امکان افزودن به شمار آن‌ها همچنان وجود دارد (وفایی، ۱۳۹۱: ۱۱۷).

حروف دارای اقسامی هستند:

الف: حرف اضافه که با اسم به‌کار می‌رود و از آن جهت که نقش اسم را در جمله مشخص می‌کند، نقش‌نما خوانده می‌شود، ازمنظر ساختمان به دو گروه ساده و مرکب تقسیم می‌شود. حروف اضافه ساده، تک‌جزئی هستند مانند «در»، «به»،

«با»، «جز»، و حروف اضافه مرکب، ترکیبی از اجزای ترکیب‌پذیرند، همچون ترکیب «حرف اضافه + اسم + _» مانند «از جهت»، «برخلاف»، «به‌دنبال»، ترکیب «اسم + حرف اضافه» مانند «افزون بر»، «نسبت به»، «بنا به».

نیز «حروف اضافه بسیط(ساده)، فقط از یک واژه ساخته می‌شوند و فهرست آن محدود و بدون تغییر است» (حقوق‌شناس و همکاران، ۱۳۸۵: ۱۶۰)، اما در مقایسه با حروف اضافه مرکب که تعداد و تنوع بیشتری دارند، کارکردهای معنایی بسیار بیشتر و قابل‌توجه‌تری را به نمایش می‌گذارند.

ب: حرف ربط به کلماتی اطلاق می‌شود که دو یا چند گروه کوچک را به هم پیوند می‌دهند و یک گروه هم‌پایه بزرگ‌تر را پدید می‌آورند (طیب‌زاده، ۱۳۹۱: ۳۱۹)، و از منظر شیوه کارکرد به دو گروه همپایگی و وابستگی تقسیم می‌شوند. حروف ربط همپایگی حرفی هستند که دو کلمه یا دو جمله را به هم می‌پیوندند بدون آنکه بین آن‌ها رابطه وابستگی باشد، مانند «علی و احمد رفتند»، و حروف ربط وابستگی حرفی هستند که جمله پیرو را به پایه وابسته می‌سازند و در جمله‌های مرکبی به کار می‌روند که از دو یا چند جزء تشکیل شده‌است، مانند «اگر درس بخوانی موفق می‌شوی» و بر دو نوع ساده (اگر، که، چون، تا و...) و مرکب (این‌که، اگرچه، از وقتی که و...) هستند (وفایی، ۱۳۹۱: ۱۱۸)، و نوع مرکب آن‌ها نیز خود به دو دسته پیوسته (اینکه، اگرچه، از وقتی که و...) و گسسته (نه... نه، هم... هم، و...) تقسیم می‌شود (طیب‌زاده، ۱۳۹۱: ۳۲۰).

حروف اضافه و حروف ربط، نظر به عملی که انجام می‌دهند، در واقع با هم تفاوتی ندارند؛ جز آنکه حروف اضافه بر سر اسم و گروه اسمی درمی‌آید، ولی حروف ربط بر جمله داخل می‌شوند. به همین علت «ساختمان حروف اضافه و حروف ربط در اکثر زبان‌ها به هم شبیه است و حتی در بعضی از زبان‌ها ساختمان آن‌ها از نظر

صوری هیچ‌گونه اختلافی با هم ندارد» (صادقی، ۱۳۴۹ الف: ۴۴۱)، اما دقت در کارکردهای آن‌ها، تفاوت معنایی و ساختاری‌شان را آشکار می‌سازد.

اگرچه پرداختن به حروف، به‌عنوان عناصری که وظیفه دستوری کلمات را مشخص می‌کنند و نیز بررسی ساختمان آن‌ها حائز اهمیت است و از جهات مختلف قابل بررسی است، اما آنچه در این پژوهش مورد توجه قرار گرفته‌است، معناشناسی حروف است؛ به عبارتی استخراج معانی حروف که در نتیجه منجر به درک و دریافت مفهوم نهایی یک جمله یا عبارت می‌شود، در محوریت توجه این پژوهش قرار گرفته‌است.

۲-۴. اهمیت معانی حروف در شناخت سبک نگارش بیان‌الادیان

در آثار پژوهشی که به سبک‌شناسی متون فارسی پرداخته‌اند، آن‌طور که شایسته و بایسته مبحث حروف اضافه و ربط بوده، توجهی درخور به این عناصر نحوی مهم نشده‌است و در مواردی هم که حروف اضافه و ربط را به‌عنوان شاخصه‌هایی در تعیین نوع سبک مورد توجه قرار داده‌اند، اغلب به ترکیب‌پذیری آن‌ها، تغییرات آوایی آن‌ها، موقعیت مکانی آن‌ها، و مفرد یا مضاعف بودن آن‌ها پرداخته‌اند، و این نوع برخورد، بررسی سبک‌شناسانه متون نشر هم‌دوره با کتاب بیان‌الادیان را نیز شامل شده‌است.

بهار در سبک‌شناسی، در تفاوت نشر پهلوی و نشر مرسل، به برخی اختلافات آوایی و سپس بررسی اختلافات صرفی و نحوی، صرف ماضی مطلق با استن، ماضی‌های شرطی و تمنایی، ماضی‌های مجهول، فعل وصفی، فعل‌های سماعی و قیاسی، فعل‌های ازبین‌رفته، حرکات قبل از ضمائر، علامت جمع، علامت نفی و نهی، علامت اضافه، ضمائر، پیشوندها و پسوندها پرداخته و پس از آن به مبحث حروف و معانی آن ورود کرده است و به انواع حرف «ب» (بهار، ۱۳۲۱/ ج ۱: ۳۸۳)، برخی

تفکیک‌های معنایی حرف «با» (همان: ۳۸۷)، «از» (همان: ۳۹۰)، «تا» (همان: ۳۹۳)، «چون» (همان: ۳۹۷)، «اگر» (همان: ۳۹۶)، و سپس به «را»‌های زائد (همان: ۳۹۸) پرداخته‌است. و این مفصل‌ترین پرداخت به مبحث معانی حروف در سبک‌شناسی متون نثر است؛ رویکردی که پس از کتاب سبک‌شناسی، در پژوهش‌های سبک‌شناسانه بعدی، پی گرفته نشد؛ چنان‌که:

خطیبی در فن نثر در ادب فارسی، هنگام بررسی ویژگی‌های سبکی متون نثر نیمه دوم قرن پنجم هجری، پس از اشاره به استعمال مفردات عربی بیش از دوره قبل، شروع به استعمال آیات و احادیث و اشعار و امثله، رعایت مختصر برخی تکلفات و صنایع، به کار نبردن سجع، ترکیب جملات به شکل سابق، کمتر دیده شدن روش جمله‌بندی عربی، کاربرد شیوه ایجاز و مساوات، و غیره، آنجاکه به استعمال پاره‌ای نکات و ضوابط دستوری به شیوه‌ای خاص می‌پردازد، به کاربرد «اندر» به جای «در» اشاره می‌کند و از مبحث حروف می‌گذرد (خطیبی، ۱۳۷۵: ۱۳۵ - ۱۳۳).

فرشیدورد در دستور تاریخی زبان فارسی، به معانی حروف اشاره‌ای می‌کند و می‌نویسد: «بسیار دیده شده‌است که معانی حروف یک زبان از راه ترجمه به زبانی دیگر نفوذ می‌کند، و این مورد، استعمال‌ها و معنی‌هایی به وجود می‌آورد که قبلاً در زبان دوم نبوده‌است... طبق این قاعده، به کار رفتن بسیاری از حروف اضافه در جمله‌های فارسی، مقتبس از عربی است^۱ و ممکن است برعکس این نیز باشد» (فرشیدورد، ۱۳۹۲: ۱۸۷). سپس به معرفی برخی معانی حروف ربط در زبان فارسی می‌پردازد (همان: ۲۵۱ - ۲۲۷).

صدیقیان و خانلری در کتاب ویژگی‌های نحوی زبان فارسی در نثر قرن پنجم و ششم هجری، در بخش حروف، به استعمال بعضی حروف به جای بعضی دیگر، حذف

^۱ . پرداختن به تأثیر زبان عربی بر توسع معانی حروف در زبان فارسی، نیاز به مجالی گسترده‌تر در پژوهشی دیگر دارد.

حرف اضافه، و سپس به استعمال «را» در معانی غیرمفعولی پرداخته‌اند (صدیقیان و خانلری، ۱۳۸۳: ۱۵۲ - ۱۱۵).

زمردی در تاریخ تحلیلی زبان فارسی، در بررسی دوره‌های تحول سه‌گانه فارسی دری، هنگام پرداختن به دوره نخست تحت‌عنوان دوره رشد و تکوین، که قدیمی‌ترین آثار موجود در زبان فارسی دری پس از اسلام را تا آثار اوایل قرن هفتم شامل می‌شود، مسائل آوایی را مورد توجه قرار داده‌است، همچون کاربرد ذال معجمه، ادغام، اشباع و غیره (زمردی، ۱۳۹۳: ۱۱۷) و به مبحث حروف وارد نشده‌است.

شمیسا در کلیات سبک‌شناسی، در کنار برشمردن مختصات سبکی بی‌شمار در دوره‌های گوناگون، همچون کوتاه یا بلند بودن جملات، کاربردهای دستوری از قبیل آوردن انواع یاء، فعل مضارع بدون «می» و «ب»، فعل امر بدون «ب»، افعال پیشاوندی و غیره، در مبحث حروف، به دو شیوه «آوردن دو حرف اضافه پس و پیش از متمم»، و «صرفه‌جویی در آوردن را» بسنده می‌کند (شمیسا، ۱۳۸۶: ۲۱۹). و در سبک‌شناسی نثر، در معرفی ویژگی‌های سبکی متون هم‌عصر بیان‌لادیان، که آن‌ها را در گروه «نثر مرسل» جای داده‌است، نثر این دوره را نثری بی‌تکلف و غیرمقید به صنایع و فنون تزئینی کلام معرفی می‌کند که درحقیقت صورت مکتوب زبان گفتاری است، بدون عنایت به هنرورزی‌های ادبی (شمیسا، ۱۴۰۰: ۲۹). و در ادامه به تکرار واژه و عبارت، کوتاهی جملات، عدم التفات به سجع و موازنه، تعیین تقریبی درصد کلمات فارسی و عربی، شیوه جمع بستن کلمات، کاربرد یاء مصدری، اسم نکره، ضمائر، افعال پیشوندی، استفاده از مضارع اخباری به جای مضارع التزامی و غیره می‌پردازد و درمورد حروف، به مباحثی چون «استعمال حروف اضافه مضاعف»، مختصری درباره «معانی حرف را»، «راء زائد» (همان: ۴۳ و ۴۵)، «کاربرد اندر به جای در»، و «کاربرد هم‌زمان دو گونه که و کی» اکتفا می‌کند (همان: ۳۴ و ۳۵).

حال آنکه بررسی حتی مختصر کارکرد معنایی حروف اضافه و ربط در متون نثر این دوره، اهمیت تنوع معنایی حروف را در تشخیص سبک نگارش این دوره گوشزد می‌کند، مضاف بر اینکه یادآور می‌شود که چندمعنایی که به‌نظر می‌رسد از مختصات سبکی دوره‌های بعد بوده‌است، در دوره سبک مرسل نیز که آن را به سادگی، صراحت، تک‌معنایی بودن، و فصاحت می‌شناسیم، جریان داشته‌است.

بر این مبنا به‌نظر می‌رسد لازم است امهات متون فارسی را در هر دوره، ازمنظر نوع برخورد معنایی مؤلف با حروف اضافه و ربط بررسی کنیم تا درنهایت، حروف و به‌طور مشخص معنی‌شناسی حروف را به‌عنوان یک مشخصه سبکی مهم معرفی کنیم.

۲- ۵. معانی حروف اضافه در کتاب بیان‌الادیان

۲- ۵- ۱. از/az

۱. تعدیه: بر تجاوز فعل بر مفعول دلالت می‌کند (خطیب‌رهبر، ۱۳۷۲: ۵۱) و نشان‌گر نقش مفعول غیرصریح است: «ابراهیم علیه‌السلام از جمله حاجات که از ایزد تعالی خواست یکی این بود که تا ذکر او در میان خلق باقی گرداند» (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۱۶). «اگر بپرسی از ایشان که آسمان و زمین که آفریده‌است، بگویند: الله آفرید» (همان: ۱۹)

۲. ابتدای غایت: بر آغاز مکان و زمان دلالت می‌کند (قریب و دیگران، ۱۳۷۳: ۷۰)، نقطه عزیمت را نشان می‌دهد (صادقی، ۱۳۴۹ الف: ۴۴۴)، و در واقع شروع و دور شدن و جدا شدن از جایی یا چیزی را می‌رساند و برای زمان و مکان به‌کار می‌رود (همان: ۴۵۳)، نیز برای نشان دادن مبداء و خاستگاه رویدادی:

- برای نشان دادن ابتدای زمان: «ملوک گذشته را از عهد پدر ما آدم علیه‌السلام، و تا امروز بسیار هدایا و تُحَف و طُرَف آورده‌اند.» (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۱۶)، «از آن روز که من به عقل آمده‌ام تا امروز، هیچ‌وقت قصدِ جامه شستن نکرده‌ام» (همان: ۹۳).

- برای نشان دادن ابتدای مکان: «یکی...از دیهی بیرون آمد و روی به دربند آهنین آورد.» (همان: ۸۷)، «یکی از کوفه بیرون آمد که او را احمد بن محمد شاعر می‌گفتند.» (همان: ۸۸).

- برای بیان مبدأ و خاستگاه رویدادی: «پیغامبر... گفت: خدای تعالی خلق را بیافرید از درختان پراکنده و مرا و علی را از یک درخت آفرید» (همان: ۴۱)، «باطنیه گویند «بَلَدِالْأَمین» اساس است، یعنی علی که تأویل شریعت از او ظاهر شد» (همان: ۵۴).

۳. تبیین جنس: بر گونه و جنس چیزی دلالت می‌کند (قریب و دیگران، ۱۳۷۳: ۶۹) و ماده‌ای را که چیزی از آن ساخته شده‌است نشان می‌دهد (صادقی، ۱۳۴۹ الف: ۴۵۵)، مترادف «از جنس»: «مذهب صابیان... هر ماه چهار قربان کنند به نام ستارگان از خروس.» (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۳۶)، «الْخَشَبِیَّة، اصحاب صُرْخَاب الطَّبْری... وقت خروج، سلاح ایشان از چوب بود» (همان: ۵۱).

۴. علت را نشان می‌دهد (صادقی، ۱۳۴۹ الف: ۴۵۵) و برای بیان دلیل وجودی چیزی به کار می‌رود، مترادف «به سبب»، «به علت»، «به دلیل»، «به خاطر»: «در همه روزگار مردمانی بوده‌اند که از کاهلی بی‌دینی اختیار کرده‌اند» (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۳۷)، «ای برادر، تا حسن و حسین، فرزندان من گشته شده‌اند، من از غم آن‌ها به هیچ کار خود نپرداختم و سر مسئله ندارم» (همان: ۹۰).

۵. انتساب: منشأ و اصل را نشان می‌دهد (صادقی، ۱۳۴۹ الف: ۴۵۵) و برای بیان انتساب به کسی یا فرقه‌ای یا جایی به کار می‌رود، مترادف «منسوب به»: «هر علوی که... امامت طلب کند، باید که از فرزندان علی باشد و پارسا و معصوم» (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۵۰)، «اصل او از نیشابور بود، از دهی که آن را بیهقی خوانند» (همان: ۸۵).

۶. تبعیض: نشان می‌دهد که چیزی جزئی از چیزی دیگر است (خطیبرهبر، ۱۳۷۲: ۵۰) و برای بیان تعلق به مجموعه‌ای به کار می‌رود، مترادف «در زمره»: «امامان فلاسفه... آموختن علم و حکمت از فرائض داشتندی» (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۲۸).
۷. مقابله: برای نشان دادن موقعیت چیزی در برابر چیزی یا چیزهایی دیگر به کار می‌رود، مترادف «در برابر»، «درمقابل»: «گروه سنی را توفیق و عصمت از چنان ضلالت‌ها نگاه داشت» (همان: ۱۷).
۸. تعریف: در وقت قیاس دو چیز، طرف دوم سنجش را می‌شناساند (خطیبرهبر، ۱۳۷۲: ۵۲) و معمولاً همراه صفت تفضیلی می‌آید، مترادف «در مقایسه با»، «نسبت به»: «(باحثیان بی‌حمیت‌تر از دیگر کفارند» (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۳۷)، «رسن‌تایی کنم و پای‌گشاده به هر جا که خواهیم روم، به از آنکه پیغمبری کنم و مرا به زندان کنند» (همان: ۸۹).
۹. برای بیان دو یا چند مثال از چیزی به کار می‌رود، مترادف «از قبیل»، «مثل»، «چون»: «از این معجزه و کرامات خود، از مرده زنده کردن و نابینا بینا کردن و مانند آن، چیزی بنما» (همان: ۹۰).
۱۰. برای نشان دادن تقسیم و بخش‌پذیری چیزی به کار می‌رود و مترادف «بر» است: «و نام‌های ایزد تعالی از دو گونه است؛ بعضی از اسامی مشترک است... و بعضی خاص است» (همان).
۱۱. مترادف «از وجود»: «النسطوریه... گویند پسر از پدر به وجود آمد، نه بر سبیل تناسل و توالد، بر سبیل نور از آفتاب.» (همان: ۳۰)، «مغان... گویند همه خیرها از خدای است و همه شرها از شیطان است» (همان: ۳۱).
۱۲. گاهی اوقات صرفاً برای ایجاد ارتباط بین دو عنصر به کار می‌رود و بیشتر با «کسره اضافه» قابل تعویض است (صادقی، ۱۳۴۹ الف: ۴۵۶): «بیشتر از خلق به صانع مقرر بودند و به لغت خویش حق تعالی را به نامی مخصوص یاد کرده‌اند» (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۱۳۷۶).

- ۲۴، «چون کسی خبزدو به خر اندرکند، در آن وقت خر بی‌هوش شود، که گویی مرده‌است و هیچ حرکت نکند و نفس از او منقطع شود» (همان: ۹۲).
۱۳. مترادفِ «به»: «او را گفتند تو چاره‌ماده و معالجت بیماران می‌کنی، از این جهت او را طبیب خواندند» (همان: ۲۱).
۱۴. مترادفِ «در»: «از کتاب یحیا بن علی، ندیم متوکل خواندم که گفت:....» (همان: ۸۹).

۲-۵-۲. اندر / andar

۱. ظرفیت: بودن چیزی را در موقعیتی یا وقوع فعلی را در زمانی یا مکانی نشان می‌دهد: حقیقی و مجازی (قریب و دیگران، ۱۳۷۳: ۶۰)، مترادف «درون»، «داخل»، «در»: «باطنیه... گویند در معنی این خبر که پیغامبر صلوات‌الله علیه گفت: «الْقَبْرُ رَوْضَةٌ مِنْ رِیَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّیْرِانِ»، معنی این گور تن آدمی است، که گور شخص اوست و نفس اندر اوست» (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۵۵).
۲. برای بیان موضوع به کار می‌رود، مترادفِ «درباره»، «درمورد»، «درباب»: «در همه روزگار مردمانی بوده‌اند که از کاهلی بی‌دینی اختیار کرده‌اند و همه را مُنکر بوده‌اند... و معطله همین طبقه‌اند که اندر این معانی به تعطیل و نفی گفتند» (همان: ۳۷).

۲-۵-۳. با / bâ

۱. تعدیه: بر تجاوز فعل بر مفعول دلالت می‌کند (خطیب‌رهبر، ۱۳۷۲: ۵۱) و نشان‌دهنده مفعول غیر صریح است: «او بود که با ابراهیم سخن گفت» (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۲۴)، «مهدی فقها و علما را طلب کرد و با او مناظره فرمود و با ایشان مشورت کرد که با او چه کند» (همان: ۹۳).

۲. استعانت و واسطه: وسیله و طریقه را می‌رساند (صادقی، ۱۳۴۹ الف: ۴۶۵) و برای نشان دادن روش یا وسیله انجام کاری به کار می‌رود، مترادف «به‌وسیله»، «به‌واسطه»، «توسط»: «یا امیرالمؤمنین، با چنین کس مناظره جز با شمشیر نباید کرد» (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۳۴).

۳. بر رفع توهم دلالت می‌کند و به بازیافتن چیزی که ناگفته مانده می‌پردازد (خطیب‌رهبر، ۱۳۷۲: ۴۶). حرف «با» در این کارکرد معنایی، برای نشان دادن وجود چیزی که مغایر با وضعیت عادی است به کار می‌رود، مترادف «با وجود»، «علی‌رغم»، «به‌رغم»: «غرض از یاد کردن این نعت‌ها آن بود تا مقرر گردد که با خلافتی که میان خلق بوده است و هست، بیشتر از خلق به صانع مقرر بودند» (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۲۴)، «مذهب سنت و جماعت... قضا و قدر و نیکی و بدی به ارادت او بینند، لکن فعل بنده با آن به استحقاق ثواب و عقاب باطل نگردد» (همان: ۴۶).

۴. مضادت: بر مخالفت چیزی با چیزی دلالت می‌کند (خطیب‌رهبر، ۱۳۷۲: ۶۴)، تقابل را می‌رساند (صادقی، ۱۳۴۹ الف: ۴۶۵) و برای بیان دشمنی و مخالفت و ستیزه به کار می‌رود، مترادف «دربرابر»، «درمقابل»: «از او نصرت خواهم و بدین لشکر که صفت کرده شد با تو بکوشم» (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۲۲)، «طلیحه در اسلام کارهای بزرگ کرد خاصه در حرب جلولا با لشکر پارسیان در قادسیه و بسیار مبارز گشت» (همان: ۷۰).

۵. همراه بودن و اشتراک را نشان می‌دهد (صادقی، ۱۳۴۹ الف: ۴۶۵) و برای بیان همراهی و موافقت به کار می‌رود، مترادف «به‌همراهی»، «به‌همراه»، «همراه»، «درمعهیت»: «ما در سفری با رسول صلوات‌الله علیه بودیم» (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۴۰)، «من پیش از همه خلق روی زمین ایمان آورده‌ام و با پیغامبر خدای تعالی هجرت کرده‌ام» (همان: ۶۴).

۶. عهده و ذمه: دلالت می‌کند که چیزی را چه باید و شاید (خطیب‌رهبر، ۱۳۷۲: ۶۱) و برای نشان دادن تعهد و مسئولیت کاری به کار می‌رود، مترادف «برعهده»، «به‌عهده»:

- «طلیحه با برادر خود آن شب به طلیعه لشکر رفته بودند، و بر طلیعه مسلمانان زد. و آن شب طلیعه با عکاشه بن محسن بود و ثابت بن اقرم» (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۶۹).
۷. دارندگی را می‌رساند (صادقی، ۱۳۴۹ الف: ۴۶۶) و برای نشان دادن مالکیت به کار می‌رود، مترادف «دارای»، «دارنده»، «صاحب»: «اسود... زنی کرده‌بود از زنان معروف با نعمت و عشرت و تبّع بسیار» (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۷۰).
۸. موافقت، مطابقت، سازگاری، توافق: نشان می‌دهد که کاری موافق و سازوار با قواعد چیزی انجام گرفته‌است (قریب و دیگران، ۱۳۷۳: ۶۶)، مترادف «مطابق با»، «موافق با»، «منطبق با»: «خوبی آن‌گاه پیدا آید که در مقابله آن زشتی بیند، و داند که اختیار او سخت نیکو بوده‌است و با قانون عقل درست و راست» (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۱۷).
۹. مترادف «به»: «یا اسکندر، بگوی دارا را که با لشکر و سلاح و عُدّت خویش مفاخرت مکن» (همان: ۲۲).

۲-۵-۴. بر / bar

۱. بر مشرف بودن چیزی بر چیز دیگر دلالت می‌کند و بر دو گونه حقیقی و مجازی است (خانلری، ۱۳۸۲: ۳۳۷). حرف «بر» در این معنی، مکان دوبعدی را نشان می‌دهد و در این استعمال با «روی» قابل تعویض است (صادقی، ۱۳۴۹ الف: ۴۶۳) و برای بیان وجود چیزی بر سطح چیزی دیگر به کار می‌رود، مترادف «بالای»، «روی»، «فراز»: «من او را یاد دارم، و به بازار عکاظ دیدم بر شتری سرخ» (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۲۷)، «صانع به صورت مردی است از نور، تاجی بر سر نهاده» (همان: ۷۴).
۲. تعلیل: برای بیان علت انجام کاری به کار می‌رود، مترادف «به‌سبب»، «به‌خاطر»: «شکرگزاریم خدای را جَلَّ جَلَالُهُ وَ عَمَّ نَوَالُهُ، بر آنچه ما را به ذات خویش شناسا گردانید» (همان: ۱۵)، «مذهب صابیان... عقوبت بر گناه ارواح روا بینند» (همان: ۳۷).

۳. برای نشان دادن سَمَت و جهت به کار می‌رود، مترادف «به‌سوی»، «به‌جانب»: «معبود... آن‌که... هیچ نادانی بر او متوجه نیست» (همان: ۲۳)، «مغان... هر روز سه بار آفتاب را سجده کنند، بر آن روی که آفتاب باشد.» (همان: ۳۲).
۴. برای بیان شایستگی و استحقاق اختصاص چیزی به کسی به کار می‌رود، مترادف «در حق»، «سزاوار»: «هر ثنا را که بر او کنیم، اگرچه بزرگ بود، آن نه سزاوار بزرگی او باشد» (همان: ۲۱)، «لعنت‌ها بر ایشان باد» (همان: ۵۴).
۵. موافقت، مطابقت، سازگاری، و توافق را نشان می‌دهد و در ساختار جملاتی که در آن‌ها کاری موافق و سازوار با مراعات چیزی انجام گرفته‌است (قریب و دیگران، ۱۳۷۳: ۶۶) به کار می‌رود، مترادف «مطابق با»، «موافق با»، «متناسب با»: «اکنون زایچه‌ای دو کرده آید به شرح اسامی و ایام و احوال دوازده امام بر مذهب ایشان» (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۵۷)، «عمروعاص کار بر مراد خویش یافته بود و مراد خویش در دل بوموسا اشعری ترتیب می‌کرد» (همان: ۶۲).
۶. برای نشان دادن تعهد و مسئولیت کاری به کار می‌رود، مترادف «برعهده»، «به‌عهده»، «بر ذمه»: «آفریدگار... از او پدید آمد آنچه آمد و بر اوست نگاه‌داشت آنچه آفرید» (همان: ۲۲).
۷. برای بیان حالت و وضعیت به کار می‌رود، مترادف «در حال»: «او حسین بن منصور بن محمى حلاج بود از بیضای فارس. و پدرش منصور در آنجا ضیعتی داشت... و جدش محمى مغ بود و بر مغی مُرد» (همان: ۸۲).
۸. اختصاص: برای نشان دادن اختصاص داشتن چیزی به امری به کار می‌رود، مترادف «مخصوص»، «ویژه»: «جهودان... به پیغامبرانی که بر ملت موسا و هارون آمدند بگروند، چون یوشع و مانند او» (همان: ۲۹).
۹. تعدیه: بر تجاوز فعل بر مفعول دلالت می‌کند (خطیب‌رهبر، ۱۳۷۲: ۵۱) و نشان‌دهنده مفعول غیرصریح است: «امامان فلاسفه... کسب‌وکار بر تن درستان فریضه

داشتندی» (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۲۸)، «مردی را بر ما مسلط کردی که در مدت سه سال ما را مستأصل گردانید» (همان: ۹۱).

۱۰. مترادف «کسره اضافه»: «دلیل بر درستی این معنی آن است که...» (همان:

۱۶)

۱۱. مترادف «پیرامون»، «اطراف»: «خلقی از اهل کوفه بر او گرد آمدند، تا خبر وی به ابن‌هبیره رسید» (همان: ۷۳)، «خلقی بر او مجتمع شدند. و مسلمانان را می‌گشتند و غارت می‌کردند. و قریب یک‌صد هزار مرد بر او جمع شدند» (همان: ۸۰).

۱۲. مترادف «درمورد»، «درباره»: «چونی و چگونگی و کجایی بر او نارواست.» (همان: ۱۵)، «مردی بیامد متکلم، که مذهب ثنوی داشت، و بر این مذهب مناظره می‌کرد» (همان: ۳۳).

۱۳. مترادف «درکنار»، «درجوار»: «این هردو از یکدیگر جدا نشوند، تا آن‌گاه که روز قیامت بر آب کوثر هردو به نزدیک من آیند» (همان: ۴۱).

۱۴. مترادف «مبتنی بر»: «جمله این مقالات بر این تفصیل هفتاد و سه فرقه‌اند» (همان: ۴۴).

۱۵. مترادف «نسبت به»: «مذهب الشیعه... علی را کَرَّمَ اللّهُ وَجْهَهُ بر همگنان تفضیل نهند.» (همان: ۴۹)، «مردم تعجب کردند و بیشتر بر او معتقد شدند» (همان: ۶۸).

۱۶. مترادف «برای»: «گفتم: تو آن ابراهیمی که آتش بر تو گلستان شد و نمرود به سبب تو هلاک شد؟ گفت: بلی» (همان: ۸۹).

۱۷. مترادف «به‌اندازه»، «به‌مقدار»: «اکنون زایچه‌ای دو کرده آید به شرح اسامی و ایام و احوال دوازده امام، بر دو صفحه» (همان: ۵۷).

۲-۵- به/be

۱. همراه برخی فعل‌ها به کار می‌رود و اغلب نشان‌دهنده مفعول غیر صریح است: «چون خبر فتح به ارسطاطالیس رسید، نامه‌ای دیگر نوشت» (همان: ۲۲)، «از او ضرری به مردم نرسیدی» (همان: ۲۸).

۲. توضیح: برای بیان جنبه مشخصی در امری و موضوعی به کار می‌رود، مترادف «از لحاظ»، «از نظر»، «از حیث»: «نام‌های ایزد تعالی... بعضی خاص است به معنی، نشاید هیچ مخلوقی را بدان نام خواندن... و بعضی آن است که خاص است به لفظ» (همان: ۱۹)، «من از همه قوم به سال خردتر بودم» (همان: ۸۸).

۳. برای بیان دسته‌بندی یا تقسیم به کار می‌رود، مترادف «مشمول بر»، «شامل»: «در فارس آتش‌گاهی است که آن را قدیم‌تر دارند، و در آنجا کتابی است که زردشت بیرون آورده است به سه باب زند و پازند و اوستا» (همان: ۲۰)، «مانی... کتابی کرد به انواع تصاویر که آن را/رژنگ مانی خواندند» (همان: ۳۳).

۴. انتهای غایت: رسیدن به پایان چیزی را نشان می‌دهد (خطیبرهبر، ۱۳۷۲: ۴۹) و برای نشان دادن سمت و جهت و انتهای غایت چیزی به کار می‌رود، مترادف «به سوی»، «به طرف»: «یحیا بن زید بگریخت به خراسان و او را هم بگرفتند و به فرمان نصر بن سیمار به گوزگانان بکشتند» (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۵۰).

۵. تعلیل: برای بیان علت چیزی به کار می‌رود، مترادف «به سبب»، «به علت»، «به دلیل»: «ایزد تعالی معصیت قضا نکند... بلکه این فعل بندگان است، تا استحقاق عقوبت به فعل ایشان باشد» (همان: ۴۸)، «المعتزله... بنده را به کبیره گویند از حد ایمان بیرون آمد، لیکن کافر نشد، فاسق گشت، و این را «دَرْجَةُ بَيْنَ الْمَنْزِلَيْنِ» گویند» (همان: ۴۸).

۶. مقصود و منظور: بر بیان قصد و مراد از وقوع حکم جمله اصلی به وسیله جمله تابع دلالت می‌کند (خطیبرهبر، ۱۳۷۲: ۶۶) و برای نشان دادن هدف و علت به کار می‌رود

(صادقی، ۱۳۴۹ الف: ۴۴۵)، مترادف «به قصد»، «به نیت»، «برای»: «مغان... آب را... جز به خوردن به کار نبرند» (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۳۲)، «مردمان بدان سردابه روند به زیارت» (همان: ۶۰).

۷. ظرفیت: بودن چیزی را در موقعیتی نشان می‌دهد (قریب و دیگران، ۱۳۷۳: ۶۰) و برای بیان وقوع فعلی در زمانی یا مکانی، به‌طور حقیقی یا مجازی به کار می‌رود (صادقی، ۱۳۴۹ الف: ۴۴۷).

- برای وقوع فعل در مکان، مترادف «در»: «در همه روزگارا به همه اقلیم‌ها بیشتر خلق به صانع غزوجل مقرر بوده‌اند» (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۱۷)، «مذهب ملکایی... را همیشه چهار بطریق باشد، که یکی به قسطنطنیه نشیند، و دوم به رومیّه، و سه به اسکندریّه، و چهارم به انطاکیّه» (همان: ۳۱).

- برای وقوع فعل در زمان، مترادف «هنگام»، «موقع»: «در ابتدای نامه‌ها به روزگار جاهلیت بِسْمِکَ اللّٰهَمْ نبشته‌اند» (همان: ۲۰)، «امامان فلاسفه... طهارت به آب روا دیدندی به وقت حاجت» (همان: ۲۸).

۸. برای نشان دادن زبان مورد تکلم به کار می‌رود، مترادف «در زبان»: «مر ایزد تعالی را به پارسی خدای و بارخدای و خداوند خوانند» (همان: ۲۱)، «الایران شهری... چندین کتاب و رسالت به تازی و پارسی تصنیف کرد» (همان: ۸۵).

۹. استعانت و واسطه: واسطه را در انجام دادن کاری نشان می‌دهد (خطیب‌رهبر، ۱۳۷۲: ۴۷) و برای بیان وابستگی و مربوط بودن به چیزی به کار می‌رود (همراه با فعل اسنادی)، مترادف «وابسته به»: «مر ایزد تعالی را به پارسی... خدای گویند، یعنی او به خودی خویش است و کسی او را نیاورده‌است و مصنوع نیست» (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۲۱)، «مذهب سنت و جماعت... گویند نیکی و بدی به ارادت ایزد تعالی است» (همان: ۴۶).

۱۰. استعانت و واسطه: واسطه را در انجام دادن کاری نشان می‌دهد (خطیبرهبر، ۱۳۷۲: ۴۷) و برای بیان وابستگی و مربوط بودن به چیزی به کار می‌رود (بدون فعل اسنادی)، مترادفِ «به واسطه»، «به وسیله»، «با»: «ایزد تعالی نه بر آن صفت است که او را به حواس در توان یافت» (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۴۸)، «مسيلمه... کبوتر پَربریده‌ای به مردم نمود و گفت: پَر این کبوتر به دعا درست می‌کنم که پرواز کند» (همان: ۶۸).
۱۱. حال: برای بیان حالت و وضعیت به کار می‌رود، مترادفِ «در حال»، «در وضعیت»: «مذهب سنت و جماعت... نماز به جماعت حق بینند» (همان: ۴۶)، «یمامه و رفیقان... او را بردند و شراب دادند و آن روز را با او به صحبت گذرانیدند» (همان: ۸۴).
۱۲. موافقت، مطابقت، سازگاری، توافق: نشان می‌دهد که کاری موافق و سازوار با مراعات چیزی انجام گرفته‌است (قریب و دیگران، ۱۳۷۳: ۷۰)، مطابقه را نشان می‌دهد (صادقی، ۱۳۴۹ الف: ۴۵۱) و برای بیان تطابق چیزی با روال و قاعده‌ای به کار می‌رود، مترادفِ «مطابق با»، «موافق با»: «ما طاقت بر قدرتِ آن نداریم که ثنای او به سزای او بگزاریم.» (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۲۲)، «یاران علی... گفتند: مردمانی که با ما به کتابِ خدای تعالی کار می‌کنند ما با ایشان به هیچ حال حرب نکنیم» (همان: ۶۰).
۱۳. مصاحبت و معیت: بر همراهی چیزی با چیز دیگر دلالت دارد (خطیبرهبر، ۱۳۷۲: ۶۳) و معیت و همراهی را می‌رساند (صادقی، ۱۳۴۹ الف: ۴۴۹)، مترادفِ «همراه با»، «به همراه»، «همراه»: «او را به تجملی عظیم به مصر آوردند» (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۵۳)، «اکنون زایچه‌ای دو کرده آید به شرحِ اسامی و ایام و احوال دوازده امام بر مذهبِ ایشان» (همان: ۵۷).
۱۴. مترادفِ «در خطاب به»: «ارسطاطالیس به اسکندر نامه‌ای نوشت» (همان: ۲۲).
۱۵. مترادفِ «کسره اضافه»: «قول‌ها بر این جملت است در تفسیر، و نزدیک من آن است که نامی است مخصوص به ایزد تعالی و اشتقاق از لغت گفتن تحقیق نیست» (همان: ۱۹).

۱۶. مترادف «تقسیم بر»: «در بیان آن خبر که پیغامبر گفت: امت من پس از من به هفتاد و سه فرقت شوند» (همان: ۳۹).

۲-۵-۶. جز/ joz

۱. استثنا و انحصار را نشان می‌دهد (صادقی، ۱۳۴۹ الف: ۴۶۸) و برای متمایز کردن چیزی به کار می‌رود، مترادف «غیر از»، «مگر»: «نام الله در عرب مشهور و معروف بوده‌است، و جز ایزد تعالی را بدان نام نخوانده‌اند» (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۲۰)، «گروهی از عرب... بتان پرستیدند و جز بت را صانع ندانستند» (همان: ۲۵).

۲. برای بیان موردی مشابه موردی که پیش‌تر گفته شده‌است به کار می‌رود، مترادف «مانند»: «متقدمان و امامان فلاسفه... چون اغاذیمون و هرمس و فیثقرس و جز ایشان، چنان بودند که گفتند حق تعالی یکی است، ازلی است، تمام است» (همان: ۲۸).

۲-۵-۷. چون/ čon

۱. مشابهت: بر همانندی چیزی با چیزی دلالت می‌کند (خطیب‌رهبر، ۱۳۷۲: ۶۳)، و مطابقه و شباهت و معادل بودن را می‌رساند (صادقی، ۱۳۴۹ الف: ۴۶۹)، مترادف «همچون»، «مانند»، «مثل»: «زنگیان در میان آدمیان چون سباع‌اند و جز به نشاط و شادی کردن به هیچ چیز راه نبرند» (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۲۴)، «اصفهانی... از پیش حلاج بیرون دوید چون مدهوشان» (همان: ۸۳).

۲. برای نمونه آوردن از اجزاء یا افرادی از یک مجموعه، نیز برای برشمردن یا مثال زدن به کار می‌رود، مترادف «از قبیل»: «بعضی از عرب کاهنان بودند، چون سطح و شیق» (همان: ۲۷)، «امام ابوحنیفه... را شاگردان خاستند، چون ابویوسف القاضی و محمد بن الحسن الشیبانی و زُفر و بومطیع بلخی رحمهم الله» (همان: ۴۷).

۲- ۵- ۸. در/ dar

۱. ظرفیت: بودن چیزی را در موقعیتی، یا وقوع فعلی را در زمانی یا مکانی نشان می‌دهد، حقیقی و مجازی (خطیب‌رهبر، ۱۳۷۲: ۵۹)، اما استعمال آن در مورد مکان بیشتر است (صادقی، ۱۳۴۹ الف: ۴۵۷).

- برای بیان مکان: «در مجلس پادشاهی سخن رفت در شرح ادیان و مذاهب جاهلی و اسلامی» (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۱۶)، «در فارس آتشگاهی است که آن را قدیم‌تر دارند» (همان: ۲۰).

- برای بیان زمان: «این حال در سَنَةِ تِسْعٍ وَ عِشْرِينَ وَ مِائِهِ بود» (همان: ۷۳)، «ابتدای دعوت او در سَنَةِ اِحْدَى وَ خَمْسِينَ وَ مِائَةٍ بود و تا سَنَةِ ثَلَاثٍ وَ سِتِّينَ وَ مِائَةٍ کشید و هلاک او در این سال بود» (همان: ۷۸).

۲. مطلب یا موضوع یا چیزی را که عمل فعل یا اسم مصدر و نظایر آن درباره آن است نشان می‌دهد (صادقی، ۱۳۴۹ الف: ۴۶۱)، و برای بیان موضوع یا زمینه به کار می‌رود، مترادف «درباره»، «درمورد»، «درباب»: «در مجلس پادشاهی سخن رفت در شرح ادیان و مذاهب جاهلی و اسلامی» (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۱۶)، «ابوریحان منجم در کتاب خویش، که آن را *آراء/لهند* نام کرده است طریقت و مذاهب هندوان بیاورده و در باب دوم از این کتاب در توحید یاد کرده است» (همان: ۲۳).

۳. حال: بر صفت و هیأت و چگونگی فاعل یا مفعول دلالت می‌کند (خطیب‌رهبر، ۱۳۷۲: ۵۶) و برای بیان وضعیت و حالت به کار می‌رود، مترادف «در حال»، «در حالت»، «در وضعیت»: «مذهب الشیعه... در برخاستن رکعت دوم نشستی خفیف بنشینند» (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۵۰)، «طلیحه... آخر در مسلمانی رفت» (همان: ۷۰).

۴. مترادف «به»: «جامهٔ او حریرِ سرخ بودی و کمرها ساخته‌بود... و در کمرها جلاجل‌های بسیار درآویخته» (همان: ۸۱)، «مرد ساعتی سر در زیر افکند و زمانی تفکر کرد» (همان: ۹۲)
۵. مترادف «در حقّ»، «در رفتار با»: «پیغامبر علیه‌السلام فرمود: در مغان همهٔ سنت‌های اهل کتاب نگاه دارید، الا دو چیز، یکی آن‌که از ایشان زن نخواهید و دیگر از کُشتهٔ ایشان مخورید» (همان: ۳۱).
۶. مترادف «در وجودِ»: «هر که در عجم ملک روزگار شده‌است و او را کارهای بزرگ برآمده، در او چیزی دیده‌اند که آن را فرّ ایزدی خوانده‌اند» (همان: ۲۰).

۲-۵-۹. را/râ

۱. تا پیش از دورهٔ معاصر «را» در نقش‌های نحوی گوناگون به کار می‌رفته، ولی هم‌اکنون در نقش نحوی حالت‌نمای مفعولِ صریح تثبیت شده‌است (دبیرمقدم، ۱۳۸۴: ۸۴). درواقع نقش اصلی «را» نمایاندن مفعول است و علاوه بر آن، مدخول خود را هم معرفی می‌سازد (صادقی، ۱۳۴۹: ۱۱) و بیشترین شواهد موجودِ حرف «را» در پیکرهٔ زبان فارسی نیز به‌عنوان نشانهٔ مفعولی و پس از مفعول آمده‌است: «شکر گزاریم خدای را جَلَّ جَلَالُهُ وَ عَمَّ نَوَالُهُ» (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۱۵)، «گویند ایزد تعالی نه بر آن صفت است که او را به حواس در توان یافت و به چشمِ سر توان دید» (همان: ۴۸).
۲. اختصاص: چیزی را خاصِ چیز دیگر می‌کند (خطیب‌رهبر، ۱۳۷۲: ۴۶) و برای بیان انحصار به کار می‌رود، مترادف «مخصوص»: «یا اسکندر... شکر باری جَلَّ وَ عَزَّ بَگَوی، و بَگَوی که سپاس و منتِ بر حقیقت تو راست» (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۲۲).
۳. استعمال «را» با فعل «بودن»، مالکیت را نشان می‌دهد (صادقی، ۱۳۴۹: ۱۹) و همراه با فعل «بودن»، برای بیان داشتن و مالکیت به کار می‌رود و معنای فعلِ همراهِ خود را به «داشتن» تغییر می‌دهد: «آتش پرستان را همین اعتقاد بوده‌است» (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۱۳۷۶).

۲۰. «ابوالحسن عامری را کتابی است که آن را /الْمَدُّ عَلَى/الْأَبَد نام نهاده‌است» (همان: ۲۱).

۴. در متون کهن بسیار دیده می‌شود که فرایند فکّ اضافه رخ داده و حرفِ پس‌اضافه «را» به جای «کسره اضافه» به عنوان نشانه وابسته اسمی (مضاف‌الیه) در گروه اسمی به کار رفته (صاحبی، ۱۳۹۷: ۲۲) و بین مضاف‌الیه و مضاف آمده‌است: «نام‌های ایزد تعالی... بعضی خاصّ است به معنی، شاید هیچ مخلوقی را بدان نام خواندن، چنان‌که خالق و باری و مُصَوِّر، که به معنی این نام‌ها ایزد تعالی را مخصوص است» (ابوالمعالی، ۱۳۷۶: ۱۹)، «مغان... خویشان را نکاح روا دارند، چون مادر و خواهر و دختر» (همان: ۳۲).

۵. مترادف «به واسطه»، «به وسیله»، «به دست»: «هر که در عجم ملکِ روزگار شده‌است و او را کارهای بزرگ برآمده، در او چیزی دیده‌اند که آن را فرّ ایزدی خوانده‌اند» (همان: ۲۰).

۶. مترادف «برای»: «ملوک گذشته را از عهد پدر ما، آدم علیه‌السلام و تا امروز بسیار هدایا و تُخَف و طُرَف آورده‌اند، که همه فانی گشته‌است.» (همان: ۱۶)، «نام بتان هر گروهی آن‌چه مشهور بوده‌است یاد کنیم، تا خواننده را معلوم گردد» (همان: ۲۶).

۷. مترادف «به»: «او را گفتند کسی که در اوصاف صانع خویش به شک باشد، او را استحقاق اسم حکیمی و فیلسوفی نباشد» (همان: ۲۱)، «یا اسکندر، بگوی دارا را که با لشکر و سلاح و عُدّت خویش مفاخرت مکن» (همان: ۲۲).

۸. مترادف «درباره»: «مأمون... دستوری داده‌بود تا پیش او همه مذهب‌ها را مناظره کردند» (همان: ۳۳).

۳. نتیجه‌گیری

بررسی «معانی حروف اضافه» در کتاب بیان/لادیان که از قدیمی‌ترین متون نثر فارسی است، گستردگی معانی حروف را به راحتی تأیید می‌کند؛ ویژگی قابل توجهی که می‌تواند یک شاخصه سبکی به شمار بیاید، و اثبات کند که در سبک نثر دوره آغازین که آن را به نام سبک مُرسل می‌شناسیم و شیوه غالب آن را ساده‌نویسی و فقدانِ تکلف و تصنع و تعقید معنایی می‌دانیم، وجود چندمعنایی در حروف به عنوان کوچک‌ترین واحدهای زبانی، می‌تواند ادعای سادگی و دوری از پیچیدگی معنایی و تکلف و تصنع را در آثار قلمی قرن‌های آغازین نثر فارسی زیر سؤال ببرد.

از سویی دیگر باید توجه داشت که بیان/لادیان کتابی است در شرح ادیان و مذاهب جاهلی و اسلامی، و موضوع آن اساساً بستر مناسبی برای هنرنمایی‌های زبانی و کاربرد صورت‌های متنوع معنایی نبوده‌است؛ چراکه هدف غایی این‌گونه متون، پیام‌رسانی بوده و نه انتقال زیبایی. با توجه به این مسئله، می‌بینیم که وجود چندمعنایی در کاربرد حروف در متنی غیرادبی، تأکیدی دوباره است بر طبیعی بودن استقبال از چندمعنا بودن واحدهای زبانی در نخستین دوره‌های زبان فارسی، که از نشانه‌های بارز دوری از سادگی و صراحت کلامی به شمار می‌رود. بنابراین با توجه به دستاوردهای حاصل از بررسی گستره معانی حروف اضافه در کتاب بیان/لادیان، به عنوان یکی از متون قدیمی و مهم زبان فارسی، لازم می‌دانیم که گستردگی معنایی حروف را به ویژگی‌های سبکی پیش‌تر برشمرده متون نثر قرن‌های چهار و پنج هجری بیفزاییم.

کتاب‌شناسی

الف: کتاب‌ها

- (۱) ابوالمعالی، محمد (۱۳۱۲)، *بیان‌الادیان*، به تصحیح و کوشش عباس اقبال، تهران: مطبعه مجلس.
- (۲) _____ (۱۳۷۶)، *بیان‌الادیان*، مصحح: عباس اقبال آشتیانی و محمدتقی دانش‌پژوه، به اهتمام سیدمحمد دبیرسیاقی، تهران: روزنه.
- (۳) بهار، محمدتقی (۱۳۲۱)، *سبک‌شناسی (یا تاریخ تطور نثر فارسی)*، جلد اول، تهران: چاپخانه خودکار.
- (۴) حق‌شناس، علی‌محمد، و همکاران (۱۳۸۵)، *دستور زبان فارسی*، تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
- (۵) خانلری، پرویز (۱۳۸۲)، *دستور تاریخی زبان فارسی*، به کوشش عفت مستشارنیا. تهران: توس.
- (۶) خطیب‌رهبر، خلیل (۱۳۷۲)، *دستور زبان فارسی، کتاب حروف اضافه و ربط*. تهران: مهتاب.
- (۷) خطیبی، حسین (۱۳۷۵)، *فن نثر در ادب فارسی*، تهران: زوآر، چ ۲.
- (۸) خیامپور، عبدالرسول (۱۳۸۲)، *دستور زبان فارسی*، تبریز: ستوده.
- (۹) زمردی، حمیرا (۱۳۹۳)، *تاریخ تحلیلی زبان فارسی*، چ ۲، تهران: دانشگاه تهران.
- (۱۰) شمیسا، سیروس (۱۳۸۶)، *کلیات سبک‌شناسی* (ویراست دوم)، چ ۲. تهران: میترا.
- (۱۱) (۱۴۰۰)، *سبک‌شناسی نثر* (ویراست دوم)، چ ۲. تهران: میترا.

۱۲) صدیقیان، مهین، و خانلری، پرویز (۱۳۸۳)، **ویژگی‌های نحوی زبان فارسی در نثر قرن پنجم و ششم هجری**، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

۱۳) طبیب‌زاده، امید (۱۳۹۱)، **دستور زبان فارسی براساس نظریه گروه‌های خودگردان در دستور وابستگی**، تهران: مرکز.

۱۴) فرشیدورد، خسرو (۱۳۴۸)، **دستور امروز**، تهران: صفی‌علیشاه.

۱۵) (۱۳۹۲)، **دستور مختصر تاریخی زبان فارسی**، چ ۴، تهران: زوآر.

۱۶) قریب، عبدالعظیم و همکاران (۱۳۷۳)، **دستور زبان فارسی پنج‌استاد**، به‌اهتمام جهانگیر منصور. تهران: ناهید.

۱۷) همایون‌فرخ، عبدالرحیم (بی‌تا)، **دستور جامع زبان فارسی**، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علی‌اکبر علمی.

۱۸) وفایی، عباسعلی (۱۳۹۱)، **دستور زبان فارسی**، تهران: سمت.

ب : مقاله‌ها

۱) دبیرمقدم، محمد (۱۳۸۴)، «**پیرامون را در زبان فارسی**»، پژوهش‌های زبان‌شناختی فارسی (مجموعه مقالات)، تهران: مرکز نشر دانشگاهی. صص ۸۳ تا ۱۴۶.

۲) سلامت‌باویل، لطیفه (۱۴۰۳)، «**تحلیل سبک زنانه در مجموعه داستان خاک غریب، اثر جومیا لاهیری**»، فصل‌نامه بین‌المللی علمی - تخصصی مطالعات زبان فارسی (شفای دل سابق)، سال هفتم، شماره ۲۰، صص ۹۰ - ۱۱۰.

- (۳) صاحبی، سیدمحمد (۱۳۹۷)، «ویژگی‌های دستوری کمیاب و برجسته در ترجمه ذخیره‌الآخرة»، دستور، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، دوره ۱۹، شماره ۱، صص ۱۷ - ۴۹.
- (۴) صادقی، علی‌اشرف (۱۳۴۸)، «نظریه زبان‌شناسی آندره مارتینه و زبان فارسی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال ۱۷، شماره ۱، صص ۱۴۳ تا ۱۶۰.
- (۵) (الف ۱۳۴۹)، «حروف اضافه در فارسی معاصر»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، ش ۹۴، صص ۴۴۱ تا ۴۷۰.
- (۶) (ب ۱۳۴۹)، «را در زبان فارسی امروز»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، شماره ۹۳، صص ۹ تا ۲۲.
- (۷) کمالی‌مقدم، حمید، حیدری، حسن (۱۴۰۳)، «تحلیل نحوی سبک نثر در داستان‌های جلال‌آل‌احمد»، فصل‌نامه بین‌المللی علمی - تخصصی مطالعات زبان فارسی (شفای دل سابق)، سال هفتم، شماره ۱۸، صص ۱۲۴ - ۱۴۶.